

## اخلاق آکادمیک و این سیستم ها و نهادهایی که ما داریم

متن سخنرانی تحریر شده مقصود فراستخواه در نشست تخصصی «ارزش ها و هنجارهای اخلاقی فعالیت های

آکادمیک» در دانشگاه خوارزمی، ۱۳۹۳

با سلام خدمت حضاران در مجلس، من می‌کوشم آنچه را که در ذهن دارم در زمان تعیین شده تا حدی که بتوانم با شما حضاران، استادان محترم و محققان عزیز در میان بگذارم، شاید مورد نقد و بررسی قرار گیرد و از این جهت بنده هم چیزی بیاموزم. بحثم را با مفهوم سلف دانشگاه شروع می‌کنم. یعنی «خود» دانشگاه. سلف (Self) یا ایگوی (Ego) دانشگاه که به نظر من در ایران نزار و نحیف مانده است.

دانشمندان علم اعصاب شناختی بحثی را مطرح می‌کنند تحت عنوان تهی شدن خود (ego depletion). کسانی هستند که در این زمینه کار کرده‌اند مثل استیل من<sup>۱</sup>، بامی استر<sup>۲</sup>، ووس<sup>۳</sup> و... فرض این است که در ما ذخایر انرژی محدودی وجود دارد و اگر از این انرژی وجودی، این شور زندگی و نیروی زیستن مراقبت نشود، کاستی می‌یابد و چه بسا مخدوش می‌شود و از بین می‌رود. با این انرژی است که ما رفتار اخلاقی و تکاپوی علمی و اجتماعی داریم. مثالی از تهی شدن خود خیلی سریع عرض کنم چون وقت محدودی هم داریم: در فروشگاه‌ها وسایل گران قیمت را ابتدای فروشگاه می‌گذارند. شما وارد یکی از این فروشگاه‌ها می‌شوید و چون قید بودجه دارید و می‌خواهید انتخاب عقلانی کنید، انرژی مصرف می‌کنید که از این وسایل گران قیمت چی بخرم؟ ولی قید بودجه به شما اجازه‌ی خرید نمی‌دهد. مدیریت فروشگاه‌ها معمولاً کالاهای فاسد شدنی را در انتهای فروشگاه قرار می‌دهند. یعنی درست جاهایی که انرژی شما تمام شده و با توجه به قید بودجه‌تان نتوانستید چیزی بخرید و اینجا دیگر از انرژی برای انتخاب عقلانی تهی شده اید و سراغ کالاهایی که فاسد شدنی می‌روید و آنها را حتی فله‌ای خریداری می‌کنید.

این یک مدیریت است که می‌دانند انرژی ما پایان دارد. انرژی که برای خرید کالاهایی صرف کردیم و قید بودجه‌مان اجازه نداد، تمام می‌شود. جایی می‌رسیم که انرژی محدود شده و پشتوانه‌ای برای انتخاب عقلانی ندارید. من تصور می‌کنم که دانشگاه هم یک سیستم اجتماعی و یک موجودیت انسانی است. بارقه‌ای از هستی بشر. اتفاقاً یکی از آن اوج‌های بشریت است. اما به‌رحال انرژی محدودی دارد. در جامعه ما انرژی دانشگاه و دانشگاهی به طرق مختلف کاستی می‌یابد و ته می‌کشد. از جمله در استاد نیز انرژی برای اخلاق حرفه‌ای استادی نمی‌ماند و در دانشجو نیز انرژی برای تحصیلات جدی نمی‌ماند.

<sup>۱</sup> Stillman

<sup>۲</sup> Baumeister

<sup>۳</sup> Vohs

شما به آموزش عالی ما نگاه کنید. مقررات مختلف دست و پاگیری از بوروکراسی وزارتی بر دانشگاه تحمیل می شود تمرکزگرایی هم هست. برای دانشگاه، دولت و بخش های دولتی، نهادهای مدنی، انجمن های تخصصی و حرفه ای یک تقسیم کار ملی رضایت بخش نداریم. معلوم نیست چطور تقسیم کار شده است. تقسیم کار در سطح ملی معقول نیست. در دانشگاه سیاست بازی، دولت سالاری و ایدئولوژی زدگی وجود دارد. نظام شایستگی ها در مدیریت دانشگاه به هم می خورد. پست ها سیاسی است و ارزش های حرفه ای مخدوش می شود. اینها به نظر بنده، به عنوان یک دانش آموز، انرژی های دانشگاهیان را کاهش می دهد. انرژی ها مصروف این مشکلات می شود. در دانشگاه و دانشگاهی انرژی هایی وجود دارد و به تعبیر اقبال «نقطه نوری که نام آن خودی است/ زیر خاک ما شرار زندگی است»؛ اما تمام این شور حیاتی و انرژی وجودی دانشگاهیان مصروف به چیزهایی از قبیل مقررات، کاغذبازی و دیوان سالاری می شود. در نتیجه این عوامل، جذابیت فضاهای اجتماعی دانشگاه و انعطاف پذیری برنامه ها کاهش پیدا می کند. محیط های یادگیری جذبه خود را از دست می دهند. ساختارهای درسی به صورت انبارگونه و عرضه گرایانه در می آیند و روش های تدریس ناکارآمد می شود، روش های مدیریت بروکراتیک می شود. تمام این موارد در دانشگاهیان یک نوع حس بی معنایی، بی قدرتی و بیگانگی بوجود می آورد. انرژی های حیاتی شان کاهش پیدا می کند. تهی شدن خود (*ego depletion*) روی می دهد. این «خود» که منشأ زندگی، علم آموزی و علم ورزی است، خسته می شود. نتیجه اش چیزی است که محققان به آن فرسودگی می گویند. زندگی علمی و دانشگاهی و دانشجویی و تحصیلی فرسوده می شود. ادراک ناکارآمدی از تحصیل دانشگاهی واز رشته به وجود می آید. درس خواندن گرفتار حس ملال آوری می شود و به واحد گذراندن برای گرفتن مدرک تقلیل می یابید. حضور در کلاس، حالت غیر مؤثری به خود می گیرد. استاد و دانشجو گرفتار احساس بی قدرتی می شوند. تصویر ذهنی از علم آموزی و علم ورزی مخدوش می شود. خستگی عاطفی به وجود می آید. فقدان هم آمیزی و هم داستانی آکادمیک<sup>۴</sup> اتفاق می افتد. انسجام از زندگی دانشگاه رخت بر می بندد. دانشجو و استاد شبیه همان خریداران نگون بخت که عرض کردم، به راهبردهای سازگاری متوسل می شوند. آن مشتریان که در اول عرایض تمثیل کردم، از آخر فروشگاه آن کالاهای فاسد شدنی را می خریدند. اکنون ما چه کار می کنیم؟ کار ما هم شده است سر کردن با فضاهای موجود. معمولاً دانشجویان شاداب ترین اوقات شان را با اینترنت و چیزهای بدیل دیگر می گذرانند. گاهی کمی هم ورزش می کنند یا با هم گپ می زنند و بعد راهبردهای سازگاری شان می شود حفظ کردن، درس خواندن شب امتحان و گرفتن نمره و مدرکی از این فروشگاه مدرک فروشی. تا ویزای ورود به کار را بگیرند، بلیطی بگیرند و حکم استخدامی شان را تبدیل بکنند و کاری پیدا کنند. این سبب می شود که یک نوع فرسایش تحصیلی، فرسایش دانشگاهی و فرسایش علمی (*burn out*) در دانشگاه اتفاق بیفتد. انرژی های ما کاهش پیدا کرده و تمام می شود. اجازه می خواهم که در زمان محدود به تحقیقی که «بورديو» در دانشگاه های دهه ۸۰ فرانسه انجام داده اشاره کوتاهی کنم. در همان کتاب *homo-academicus* این موارد را به خوبی تشریح کرده است. یک مفهوم سازی دوتایی که عبارت است از دوتا مفهوم: سرپرستان دانش و آفرینندگان دانش. یک مفهوم *curator* و یکی *creator*. یعنی *knowledge curator* و *knowledge creator*. واژه *curator* معمولاً برای کسانی که موزه را اداره می کنند و برای متولیان امور دینی به کار می رود. بورديو می گوید ما در دانشگاه به جای موجودات خلاق، متولی

<sup>۴</sup> *academic integrity*

علم شده ایم. همان طور که یک متولی مذهبی مثل کشیش *curator* متولی دین است برعکس رسولان مبعوث تاریخ که آن‌ها *creator* و خلاق بودند، ولی متولی فقط می‌خواهد از محصولات و برخی قوانین و رویه‌ها و چیزهای دیگر نگهداری کند. بورديو می‌گوید فرهنگ هم همین‌طور است، کسانی متولیان فرهنگ‌اند و کسانی پدیدآورندگان فرهنگ. هنرمندان خلاق و سایر پدیدآورندگان آثار علمی، هنری. چون بحث ما باید معطوف شود به هنجارها و مسائل آسیب‌شناختی و چالش‌هایی که در دانشگاه‌ها هست، بورديو مطرح می‌کند که در دانشگاه‌های فرانسه در دهه‌ی ۸۰ کسانی هستند که بیشتر *curator* دانش‌اند. یعنی متولیان دانش شده‌اند. دانش را سرپرستی می‌کنند. استاد در کلاس، مدیر گروه، کرسی استادی، مدیریت دانشگاه، و امثال اینها فقط مثل کسانی هستند که موزه ای به نام دانشگاه را نگهداری می‌کنند، ولی آثاری که در موزه است آفریده‌ی دست‌های دیگری است. بورديو مطرح می‌کند که متولیان رسمی دانش، قالب‌های رسماً مشروع دانش را باز تولید می‌کند. تحقیقات مرسوم ما، بازتولید قالب‌های رسماً مشروع دانش است. تحقیقات مرسوم و مقاله‌هایی که برای ارتقا تهیه می‌کنیم قالب‌های مرسوم دانش را انتقال می‌دهند آموزش‌های مرسوم در کلاس، دانش رسمی را انتقال می‌دهند. اما ایشان می‌گویند ما *creator* دانش در دانشگاه‌ها کمتر می‌بینیم. آن‌ها که صورت‌های جدیدی از مشروعیت در دانش ایجاد می‌کنند، آن‌ها که اشکال تازه‌ای از معنا پدید می‌آورند، خلاق‌اند و اندیشه، معنا و دانایی تولید می‌کنند. اینها در واقع روشنگران معرفت و دانش‌اند و دانشگاه را دیگر محل نگهداری دانش تلقی نمی‌کنند، بلکه دانشگاه را خاستگاهی برای افق‌گشایی، جستارگشایی، پرسش افکنی و بداعت و خرد انتقادی می‌دانند. روح خلاق دانشگاهی در دغدغه اندیشیدن جدی است، کام معنا را از خلاف آمد عادت طلب کردن است، کسب جمعیت از زلف پریشان تفکر است.

اما اجازه بدهید در این قسمت عرایضم به تصور خودم از اخلاق اشاره بکنم تا بتوانم درباره‌ی اخلاق آکادمیک نتیجه بگیرم. درک ناچیز بنده به عنوان یک دانش آموز کوچک این است که اخلاق همان ادامه‌ی لذت‌های ماست. چرا من از انرژی درونی در دانشگاه صحبت کردم و این که عواملی دست به دست هم می‌دهند و ما از این انرژی تهی می‌شویم، چون اگر این انرژی نباشد اخلاق موضوعیت نخواهد داشت. چون اخلاق همان شادی‌های ماست، همان لذت‌های ما که تعالی پیدا می‌کند. انسانی که می‌خواهد زندگی کند و معنایی برای بودنش دارد، چون می‌خواهد شاد باشد و از زیستن لذت ببرد و برای هستی معنایی بیابد، لحظه‌های خود را از هستی پر و ملامت از کمالات وجودی کند، برای همین است که اخلاق می‌ورزد، راست می‌گوید، درستکاری و امانت‌داری می‌کند، مسئولیت‌شناس است و چیزهای دیگر.

اگر انرژی وجودی در دانشگاه‌ها از طریق برخی عوامل ته بکشد ما نباید انتظار اخلاقی بودن داشته باشیم. آن فرسایشی که عرض کردم اگر اتفاق بیافتد، برای استاد و دانشجو خستگی عاطفی ایجاد می‌کند و این حس ناکارآمد و ملال‌آور و احساس بی‌کفایتی، عزت نفس‌ها را مخدوش می‌کند و بقیه مشکلات مربوط به آن می‌شود.

مشکلی که در جامعه ما اتفاق افتاده است این است که نصیحت اخلاقی جای اصلاحات ساختاری و اصلاحات نهادی را گرفته است. در جامعه‌ی ما اخلاق به یک سلسله روش‌های مستقیم کلامی تغییر پیدا کرده و بنظرم بزرگ‌ترین مشکل اخلاق در جامعه نصیحت‌های اخلاقی و نصیحت‌نامه‌های اجتماعی است. همه اندرزگو هستند. شاید هیچ جامعه‌ای به اندازه ما لفاظی ندارد. درک محدود من از مطالعات محدود ناشی شده و فرضی را در ذهنم ایجاد کرده که محققان باید آن را بررسی و اصلاح کنند. به گمانم ما جامعه‌ی بسیار وربال شده

ایم و گرفتار لفاظی هستیم چون کار اعمال را به الفاظ می‌دهیم. کار ساختارها و زمینه‌های عینی در نهادها را به کلمات خالی در هوا می‌دهیم. برای تربیت فرزندانمان نیز فقط بلدیم به آنها نصیحت کنیم. می‌خواهیم مشکلات جامعه حل شود، همه‌جا به پیام‌های اخلاقی متوسل می‌شویم. از در و دیوار این مملکت پیام‌های اخلاقی می‌بارد و چقدر اقتصاد، هزینه‌های انسانی، وقت، فضا و پول از این اقتصاد تک‌پایه نفتی را به خودش اختصاص می‌دهد. فاعل نصیحت هم گاهی خود دولت است. دولت به جای اینکه کارهای خاص خودش را انجام بدهد به این لشکر کلمات و نصایح ایدئولوژیک مرتب می‌افزاید. ارتشی از کلمات ایجاد می‌کنیم و همه در جامعه مرتب می‌گوییم باید اخلاق حرفه‌ای به وجود بیاید و نباید سرقت علمی بشود و استاد نباید سخنرانی بکند و بهتر است مباحثه ایجاد کند و بحث‌های دیگر. در واقع نوعی از اخلاق محتسبی به واسطه‌ی اندرزا و نصیحت‌نامه‌های اجتماعی درست کرده‌ایم. چرا؟ چون فکر می‌کنیم که با روش مستقیم کلامی می‌توانیم همه چیز را تغییر دهیم، در حالی که اندرز به سه سطر برسد طولانی می‌شود. اصالتاً راحت‌طلبی ما است که به کلام متوسل شدیم. کلام خیلی مهم است ولی جای نهادها و ساختارها و عملکرد یک محیط نهادی کارآمد را نمی‌تواند بگیرد. حرف زدن در هر جایگاهی نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد. اخلاق نوعی هوشمندی است. ما به اندازه هوشمندی‌مان اخلاقی عمل می‌کنیم. اگر هوش عاطفی، معنوی و انواع هوش‌های اجتماعی و فرهنگی را داشته باشیم، اخلاقی عمل می‌کنیم. در بحث‌های دیگر آقای دکتر باقری به یک بعد قانونی اشاره کردند و دکتر قانعی راد به ابعاد دیگری از موضوع و جناب آقای دکتر آراسته به موضوعات دیگر.

شاید بیان من نارسا است اما مهم‌ترین مسئله‌ای که ما غافل هستیم این است که به جای تظاهرات ارزشی، نصیحت‌ها و روش‌های وربال و لفاظی‌های خالی، باید نهادهای مان را بهبود بخشیم. عملکرد واقعی و زمینه‌های واقعی تنها از طریق ساختارهای کارآمد و هوشمند و از رهگذر نهادهای خوب و حکمرانی خوب به دست می‌آید. به نظر من اگر دانشگاه از ایدئولوژی زدگی و سیطره بوراکراسی دولت آزاد بشود، در این صورت دانشجو و استاد دچار این خستگی‌های عاطفی نمی‌شوند و می‌توانند بهترین خلاقیت‌ها و بهترین تخلق ارزش‌های انسانی و بهترین اخلاق حرفه‌ای را از خود نشان دهند. رفتارهای خوب را تنها می‌توان از ساختارهای خوب انتظار داشت. اخلاق حرفه‌ای استادی را تنها از استقلال دانشگاهی و آزادی آکادمیک می‌توان طلب و تمنا کرد.